

تأملی بر قضاوت اهل سنت از منظر قرآن کریم

* ریحانه زارعه آبادی
* سید احمد میر خلیلی
* حمید روستائی صدر آبادی

چکیده

از آنجاکه قاضی، نقش غیر قابل انکاری در اجرای قوانین و حدود الهی دارد، باید صفات ویژه‌ای داشته باشد تا بتوان امر خطیر قضاوت را به او سپرد. برای ورود به منصب قضاوت، شرط ایمان گفته شده که منظور از آن در لسان فقهای امامیه، شیعه اثناعشری بودن است. در مورد این شرط در قاضی دو دیدگاه مطرح است؛ طرفداران دیدگاه شرطیت ایمان در قضا، به ادله‌ای از جمله آیات و روایات استناد کرده‌اند. گروه دیگر پس از تفکیک میان نظام قضایی قدیم و جدید و با تمسک به اطلاق برخی آیات، برآیند حکم قضایی را مهم دانسته‌اند. پژوهش حاضر با بررسی و نقد ادله طرفین بر این باور است که آیات قرآنی نمی‌توانند مثبت و نافی اشتراط ایمان در قاضی باشند، ولی با عنایت به روایات، طرح دعوا نزد قاضی غیر مؤمن نهی شده است که این نهی، قضات منصوب از سوی حاکم را در بر نمی‌گیرد؛ بنابراین چنانچه حاکم قضاوت غیر مؤمن را به‌ویژه در احوال شخصیه صلاح بداند، مانعی نخواهد داشت.

واژگان کلیدی: ایمان، اسلام، قاضی، احوال شخصیه، شیعه، سنتی.

* دکتری فقه و حقوق جزای دانشکده الهیات دانشگاه میبد / نویسنده مسئول (zaredehabadi7171@gmail.com).

** استادیار گروه فقه و حقوق اسلامی دانشکده الهیات دانشگاه میبد (dmirkhalili@gmail.com).

*** استادیار گروه فقه و حقوق اسلامی دانشکده الهیات دانشگاه میبد (rustaeihamid@yahoo.com).

مقدمه

قضاوت منصبی است که از اهمیت و ارزش والایی برخوردار می‌باشد. قضاوت جایگاه والایی در فقه دارد که باعث می‌شود قاضی حائز ویژگی‌های دقیق باشد؛ زیرا قاضی دارای وظیفه خطیر حکومت در نزاع و اختلاف می‌باشد و حکم او در سرنوشت طرفین دعوا اهمیت دارد. «ایمان» از جمله شرایطی است که برای قاضی ذکر شده است. در پژوهش حاضر تلاش شده است مستندات قرآنی قائلان به شرطیت و عدم شرطیت ایمان در قاضی بررسی شود.

۱. واژگان‌شناسی اسلام و ایمان

باتوجه به اینکه در نوشتار حاضر دو واژه «اسلام» و «ایمان» از مفاهیم دارای اهمیت‌اند، در ابتدا لازم است این اصطلاحات به‌طور دقیق تبیین شوند و معانی مورد نظر این اصطلاحات در نوشتار مشخص شود.

۱-۱. اسلام

معنای لغوی اسلام، «تسلیم، اطاعت و گردن‌نهادن» است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ص ۲۹۳). در تعریف اصطلاحی اسلام، معانی متعددی بیان شده است؛ برای مثال در تعریفی آمده است: اسلام صرفاً اظهار شهادتین است و نیازی به اعتقادداشتن بدان نیست؛ بنابراین منافقان نیز در این تعریف قرار می‌گیرند و احکام ظاهری اسلام بر آنها جاری می‌شود (مجلسی، ۱۳۸۱، ص ۵۱۶). پیامبر ﷺ در تعریف اسلام می‌فرماید: «اسلام آن است که چهره ات را تسلیم خدای عزوجل کنی و شهادت دهی که معبودی جز الله نیست» (محمدی ری‌شهری، ۱۳۸۴، ج ۶، ص ۲۵۵).

۱-۲. ایمان

ایمان در لغت به معنای تصدیق کردن آمده است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۱۶۳). در مورد تعریف اصطلاحی ایمان، معانی گوناگونی بیان شده است؛ برای مثال گفته شده است: ایمان در معنای عام، اعتقادداشتن قلبی به آموزه‌های پیامبر است و ایمان در این معنا، نقطه مقابل

کفر است. ایمان در مفهوم خاص، علاوه بر اینکه معنای اول را شامل می‌شود، اعتقادداشتن به امامت و ولایت دوازده امام را نیز دربردارد. بر اساس ایمان در معنای خاص، تمامی شیعیان دوازده امامی، مؤمن شناخته می‌شوند (شهید ثانی، ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۳۳۷).

۲. ادله اشتراط ایمان در قاضی

برخی فقها برای اثبات لزوم مؤمن بودن قاضی، به مستندات قرآنی و حدیثی تمسک کرده‌اند که در ادامه به بررسی آنها خواهیم پرداخت.

۲-۱. ادله قرآنی

آیات قرآنی مورد استناد جهت اثبات لزوم مؤمن بودن قاضی عبارت است از:

۲-۱-۱. آیه ۶۰ سوره نساء

ممنوعیت مراجعه به طاغوت و پذیرش ولایت آن، مورد تأکید اسلام است. آیه ۶۰ سوره نساء در مذمت رجوع به طاغوت می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا».

بیشتر مفسران در مورد شأن نزول آیه شریفه نوشته‌اند که میان یک یهودی و یک منافق در مسئله‌ای اختلافی پیش آمد. یهودی چون می‌دانست پیامبر اکرم ﷺ اهل رشوه و بی‌عدالتی نیست، پیشنهاد داد هر دو برای طرح شکایت و حل و فصل آن به ایشان رجوع کنند، ولی منافق چون می‌دانست کعب بن اشرف رشوه می‌گیرد و به نفع او حکم می‌کند، رجوع به پیامبر ﷺ را نپذیرفت و خواهان رجوع به کعب شد. پس از این بود که آیه ۶۰ سوره نساء نازل گردید (طوسی، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۲۳۸/ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۱۰۲/ طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۳۹۱).

قاضی شدن غیرمسلمان و طرح دعوا نزد وی، مصداق تحاکم إلى الطاغوت بوده که در آیه شریفه نهی شده و قضاوت کفار منتفی است. آنچه مورد بحث است اینکه در حال حاضر منع قضاوت اهل تسنن طبق آیه شریفه قابل توجیه می‌باشد یا خیر؟ برای پاسخ به این پرسش باید مفهوم‌شناسی طاغوت صورت پذیرد. مفسران شیعه، طاغوت را به پنج چیز تفسیر کرده‌اند:

۱. شیطان؛ ۲. کاهن؛ ۳. ساحر؛ ۴. جنیان و انسان‌های سرکش؛ ۵. بت‌ها و هر آنچه جز خدا مورد پرستش قرار می‌گیرد (طوسی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۳۱۲/طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۶۳۱). بر اساس تفسیر مذکور، اهل سنت طاغوت محسوب نمی‌شود، ولی در دعائم‌الاسلام روایتی از امیر مؤمنان^ع در بیان مصداق طاغوت نقل شده است:

كُلُّ حَاكِمٍ يَخُكِّمُ بَعِيرٍ قَوْلُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَهَوَّ طَاغُوتٌ وَ قَرَأَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى يَرْبُدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَ يَرْبُدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيداً ثُمَّ قَالَ قَدْ وَاللَّهِ فَعَلُوا تَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ أَضَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ ضَلَالًا بَعِيداً فَلَمْ يَنْجُ مِنْ هَذِهِ الْآيَةِ إِلَّا نَحْنُ وَ شِيعَتُنَا وَ قَدْ هَلَكَ غَيْرُهُمْ... هر حاکمی که به غیر از قول ما اهل بیت حکم کند، طاغوت است و گفته خداوند را خواند که می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند، درحالی‌که به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند، اما شیطان می‌خواهد آنان را گمراه کند و به بیراهه‌های دوردستی بيفکند. سپس گفت: به خداوند سوگند که انجام دادند و تحاکم نزد طاغوت بردند و شیطان آنها را گمراه کرد و به بیراهه‌های دوردست افکند و از این آیه کسی نجات نیافت، مگر ما و شیعیان ما و هرکسی غیر از آنها هلاک شد و هرکس شناخت، پس لعنت خدا بر او باد (ابن‌حیون، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۵۳۰).

قائلان به اشتراط ایمان ممکن است به روایت مذکور تمسک نمایند و این‌گونه استدلال کنند که بر اساس این روایت، هر حاکمی که بر اساس اهل بیت^ع حکم نکند، طاغوت است و فقط شیعیان و پیروان اهل بیت^ع هستند که از نجات یافتگان‌اند. راه و رسم اهل بیت^ع چون در مسیر اراده و شریعت الهی است، تنها راه نجات است (فاضل مقداد، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۳۸۱). قاضی شدن غیرمؤمن و طرح دعوا نزد وی مصداق تحاکم‌الی‌الطاغوت است؛ بنابراین از آنجاکه با قضاوت اهل تسنن، نفی طاغوت اتفاق نمی‌افتد، در نتیجه قضاوت کردن آنها در دعاوی که هر دو یا یکی از طرفین دارای مذهب تشیع باشد، صحیح نیست؛ خواه در نظام قضایی قدیم و قضاوت اجتهادی که اهل سنت طبق نظر اهل بیت^ع حکم نمی‌کردند و بر اساس روایت مذکور، به دلیل عدم اصدار حکم بر اساس نظر اهل بیت^ع، مصداق طاغوت محسوب می‌گردند و خواه در نظام قضایی نوین؛ چراکه اولاً، در قانون فعلی نیز قانونگذار با تصریح به ملاک بودن فقه در هنگام سکوت قانون، بر رجوع به شرع تأکید کرده است؛ بنابراین یکی از موارد منازعه جایی است که قانون نتوانسته است رسالت خود را به یکی از دلایل سکوت، نقص، تعارض و اجمال ایفا نماید. قاضی غیرمؤمنی که

دارای مبانی اعتقادی و اصولی متفاوتی نسبت به مؤمن است، در موارد مطروحه نمی‌تواند احکام را با استناد به منابع فقه امامیه استخراج نماید و فی الواقع در این فرض، مصداق قاضی اجتهادی می‌شود که احراز ایمان در آن شرط است. ثانیاً، لازمه فهم درست قوانین، فهم مبانی و قواعد زیربنایی آنهاست و پی‌بردن به اراده قانونگذار در سیستم قضایی دارای اهمیت است. حقیقت قانون، واحد است، ولی افراد قانون را یک‌گونه نمی‌فهمند و فهم آنها منوط به فهم درست مبانی و اصول قوانین است؛ در نتیجه فهم درست و عمیق نص قوانین که لازمه قضاوت بر اساس نص قانون است، توسط غیر مؤمن که مبانی و اصول قوانین مبتنی بر نظر مشهور فقهای امامیه را نمی‌داند یا می‌داند اما باور ندارد، محقق نخواهد شد.

با وجود این به نظر می‌رسد چنین استدلالی با ایراد روبه‌رو می‌باشد؛ زیرا فارغ از اینکه روایت ضعیف‌السند است، دلیل اخص از مدعاست؛ چراکه روایت شامل مواردی که قاضی اهل سنت طبق احکام ائمه اطهار علیهم‌السلام حکم می‌دهد، نخواهد بود. به تعبیر دیگر این منع در مورد قضات منصوب و مأذون قابل توجیه نیست؛ زیرا قاضی منصوب توسط حاکم برای امر قضاوت منصوب می‌گردد و چنانچه حاکم و رهبر افرادی غیر مؤمن را به لحاظ علمی و فهم درست قوانین مدون مورد ارزیابی قرار دهد و در نهایت برای امر قضاوت، صالح به رسیدگی تشخیص دهد، دلیلی برای منع آنها از قضاوت به صرف عدم ایمان وجود نخواهد داشت.

۲-۱-۲. آیه ۱۴۱ سوره نساء

بر اساس آیه شریفه «... وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» (نساء: ۱۴۱)، مؤمنان حق پذیرفتن سلطه کفار را ندارند. آیه شریفه هرگونه تسلط و تفوق غیر مسلمانان بر مسلمانان را نفی می‌کند. از سوی دیگر شکی نیست منصب قضاوت و صدور حکم با تسلط و تفوق بر طرفین دعوا ملازمه دارد و غیر مسلمان نمی‌تواند مسلط به چنین سلطه‌ای باشد (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۱، ج ۶، ص ۴۱۷/ سبجانی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۳۴/ فاضل هندی، ۱۴۱۶، ج ۱۰، ص ۱۷/ مکارم شیرازی، ۱۳۹۳، ج ۴، ص ۲۳۰). چنانچه قاضی کافر منصوب شود، با نفی آیه «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» روبه‌رو می‌شود.

از آنجاکه آیه شریفه پیش از ابلاغ آیه ولایت آمده است، می‌توان دریافت منظور از «مؤمنین»، مسلمین است. به تعبیر دیگر تازمانی که آیه ولایت نازل نشده بود، توحید، نبوت و معاد به‌عنوان

اصول سه‌گانه دین بودند و تمامی مجموعه زمانی مقصود است که شریعت بسط می‌یابد؛ پس منظور از ایمان و اسلام پس از واقعه غدیر و ابلاغ امامت حضرت علی علیه السلام، تمامی مجموعه است. درست است که اهل تسنن از لحاظ اعتقادی با شیعیان اختلاف نظر دارند، ولی عنوان مسلمان بر آنها اطلاق دارد و احکام اسلام نسبت به آنها جاری می‌شود؛ در نتیجه در آیه شریفه داخل‌اند. آیه شریفه دسته‌بندی را این‌گونه مطرح می‌کند: مسلمان، منافق، غیر منافق و کافر. اهل تسنن و شیعه هر دو مسلمان‌اند؛ بنابراین پس از آیه اکمال نیز شکی وجود ندارد که آیه ۱۴۱ سوره نساء تسلط کفار بر مسلمانان - اعم از شیعه و سنی - را جایز نمی‌داند.

به‌رغم اختلافات میان قدما و متأخران در مورد اینکه کفر چه مفهومی دارد، کیفیت استدلال به آیه شریفه مذکور ممکن است بدین‌گونه باشد:

اولاً، بر اساس وحدت ملاک یعنی همان ملاکی که یک غیرمسلمان نمی‌تواند بر مسلمان - اعم از شیعه و سنی - ولایت داشته باشد، غیرشیعه نیز نمی‌تواند بر شیعه ولایت داشته باشد. در حقیقت شمول آیه نسبت به مدعا از طریق عقل است و عقل به‌عنوان سندی مستقل در مسئله حضور دارد. مناط و مبنای درک عقل مبنی بر قبح استیلای کفار بر مؤمنان، لزوم حفظ احترام مؤمن و عزت او در مقابل کافر و ناروایی خفت مسلمانان در مقابل کفر و ضرورت احتفاظ بر عقاید اسلامی می‌باشد و نفی آیه شریفه هرگونه سلطه‌ای - اعم از سلطه فیزیکی، ادعایی، استدلالی، حقوقی و... - را شامل می‌شود.

ثانیاً، قاضی برای صدور حکم نیازمند آن است که قوانین را بفهمد، موضوع را تشخیص دهد و حکم را با موضوع انطباق دهد. قاضی غیرمؤمن که نسبت به مبانی و اصول قوانین فقه امامیه آگاهی ندارد و مبانی و روایات اهل بیت علیهم السلام را نمی‌داند یا حتی اگر بداند، آنها را قبول ندارد، صلاحیت قضاوت بر مؤمن را نخواهد داشت؛ چراکه بدون در نظر گرفتن علل وضع حکم، نمی‌توان آن را از هر لحاظ بر موضوع تطبیق داد؛ پس از آنجا که قضاوت و صدور حکم در پرونده‌هایی که اعتقادات قاضی در صدور رأی، دخیل است، موجب سلطه استدلالی و اعتقادی بر طرفین دعواست؛ در نتیجه در قضاوت غیرمؤمن نسبت به مؤمن چون نفی سبیل محقق نمی‌شود، جایز نیست. به‌تعبیر دیگر نظام فکری، سیاسی و اعتقادی در هر نظامی، چهارچوب‌هایی دارد که برای حفظ این چهارچوب‌ها در تلاش است و یکی از راه‌های حفظ چهارچوب‌ها تعیین محدودیت‌ها در حوزه

قضاوت است که نوعی ولایت می‌باشد.

ثالثاً، چنانچه دلیل مستقل عقلی نیز نادیده انگاشته شود، در موارد شک، اصل عدم ولایت غیر مؤمن بر مؤمن جاری می‌شود.

اما استناد به آیه نفی سبیل برای اشتراط ایمان در قاضی قابل مناقشه است؛ زیرا اولاً، چنین استدلالی مبتنی بر قیاس است و بر اساس نظر مشهور اصولیون، قیاس حجت نیست، مگر اینکه منصوص العله باشد (مظفر، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۱۸۲). به عبارت دیگر آیه شریفه ملاکی را برای نفی سبیل بیان نکرده است تا به وجود آن در قاضی اهل سنت قائل شد. ثانیاً، این دلیل اخص از مدعاست و به فرض پذیرش فقط در موردی که طرفین دعوا شیعه باشند، کاربرد دارد. آنچه مسلم است اینکه هرگاه طرفین دعوا اهل سنت باشند، از آنجاکه سبیلی محقق نمی‌شود، صرفاً می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که قضاوت اهل تسنن در دعاوی مرتبط با خویش خصوصاً احوال شخصیه، تخصصاً از موضوع آیه خارج است.

۲-۲. ادله روایی

یکی از ادله‌ای که در مورد اشتراط ایمان قاضی بدان می‌توان تمسک کرد، روایاتی است که از اقامه دعوا در پیشگاه قاضی جائز و غیر مؤمن نهی کرده و مؤمن بودن قاضی را شرط دانسته است.

منظور از ایمان در این شرط، دوازده امامی بودن می‌باشد (اردبیلی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۱):

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ۞ قَالَ: أَيْمَانُ مُؤْمِنٍ قَدَّمَ مُؤْمِنًا فِي خُصُومَةٍ إِلَى قَاضٍ أَوْ سُلْطَانٍ جَائِرٍ فَقَضَى عَلَيْهِ بِغَيْرِ حُكْمِ اللَّهِ فَقَدْ شَرَكُهُ فِي الْإِثْمِ: عبد الله بن سنان از امام صادق ۞ نقل می‌کند که امام ۞ فرمودند: هر مؤمنی که مؤمن دیگری را در اختلاف و دعوایی به نزد قاضی یا سلطانی ستمگر برد و آن قاضی یا سلطان بر خلاف حکم خداوند حکم صادر کند، آن مؤمن شریک گناه آن قاضی است (حرّ عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۷، ص ۱۱).

۲. عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ۞ عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دِينٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ أَوْ إِلَى الْقُضَاةِ أَيْجُلُ ذَلِكَ فَقَالَ مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقِّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى طَاغُوتٍ وَ مَا يُحْكَمُ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سُحْتًا وَ إِن كَانَ حَقُّهُ تَابِتًا لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يَكْفَرَ بِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَرْيُدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ الْحَدِيثُ: عمر بن حنظله می‌گوید از امام صادق ۞ پرسیدم: میان دو نفر از یاران ما

منازعه‌ای درباره بدهی یا میراث است. آنان نزد قاضیان جهت محاکمه مراجعه کرده بودند، آیا جایز است؟ فرمود: هرکس در مورد دعاوی حق یا دعاوی ناحق به ایشان مراجعه کند، چنان است که به طاغوت مراجعه کرده باشد و هرچه را که به حکم آنها بگیرد، درحقیقت به طور حرام می‌گیرد، گرچه آن را که دریافت می‌کند، حق ثابت او باشد؛ زیرا آن را به حکم طاغوت گرفته است، درحالی‌که خداوند امر فرموده است که به آن کافر شوند. خدای تعالی می‌فرماید: می‌خواهند به طاغوت محاکمه برند، در صورتی‌که مأمور بودند به او کافر شوند (همان، ص ۱۳).

بر اساس هردو روایت پیشین، طرح دعوا نزد قضات جور و غیرشيعه نهی شده است و حکم صادره از سوی این قضات، فاقد اعتبار معرفی شده است. آنچه روشن است اینکه روایات مذکور مختص مواردی است که طرفین دعوا یا دست‌کم یکی از طرفین شیعه‌اند. لفظ «مؤمن» در روایت نخست و «مِنْ أَصْحَابِنَا» در روایت دوم مؤید همین مطلب است. همچنین در روایت ابی‌خدیجه آمده است:

قال بعثني أبو عبد الله ﷺ إلى أحد من أصحابنا فقال: قُلْ لَهُمْ: يَا كُمْ، إِذَا وَقَعَتْ بَيْنَكُمْ الْخُصُومَةُ أَوْ تَدَارَى فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَخْذِ وَالْعَطَاءِ أَنْ تَحَاكُمُوا إِلَى أَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ الْفُسَّاقِ. اجْعَلُوا بَيْنَكُمْ رَجُلًا قَدْ عَرَفَ حَلَالَنَا وَ حَرَامَنَا؛ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ قَاضِيًا. وَ يَا كُمْ أَنْ يُخَاصِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى السُّلْطَانِ الْجَائِرِ...: حضرت صادق ﷺ به من مأموریت دادند که به دوستان‌مان از طرف ایشان این‌گونه پیغام بدهم: مبادا وقتی بین شما خصومت و نزاعی اتفاق می‌افتد، یا در مورد دریافت و پرداخت اختلافی پیش می‌آید، برای محاکمه و رسیدگی به یکی از این جماعت زشت کار مراجعه کنید. مردی را که حلال و حرام ما را می‌شناسد، بین خودتان داور و حاکم سازید؛ زیرا من او را بر شما قاضی قرار داده‌ام و مبادا که بعضی از شما علیه بعضی دیگران به قدرت حاکم جائر شکایت ببرد (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۳۰۳).

از لفظ «عَرَفَ» برداشت می‌شود که قاضی باید فی‌الحال، عارف باشد و عبارت «حَلَالَنَا وَ حَرَامَنَا» بیانگر این مطلب است که باید عموم احکام را بدانند و به عبارتی قاضی باید به اندازه‌ای بداند که در عرف بگویند عارف به حلال و حرام است و کسی قوه عرفان دارد که می‌تواند حلال را از حرام تشخیص دهد. اینکه گفته شده است: «عَرَفَ حَلَالَنَا وَ حَرَامَنَا» بر استغراق عرفی دلالت می‌کند و قاضی باید علم نسبتاً کاملی به احکام داشته باشد، معرفت صرفاً به علم اجتهادی گفته نمی‌شود، بلکه می‌تواند از راه تقلید نیز حاصل گردد (سبحانی، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۳۳). از مضمون روایت دریافت می‌شود که طرفین دعوا باید به قاضی‌ای مراجعه کنند که حلال و حرام را بشناسد تا

بر اساس «بما أنزل الله» صدور حکم صورت بگیرد.

در عین حال این دلیل هم اخص از مدعاست و عنایت به مضمون روایات مذکور نمی‌توان بیان کرد که قاضی باید در همه موارد مؤمن باشد؛ زیرا اولاً، بخشی از روایات مذکور ناظر به تحاکم إلی الطاغوت‌اند و مقصود قضات منصوب توسط حاکم جورند. اکنون اگر حاکم اسلامی، شخصی غیر شیعه ولی عارف به احکام شیعه را به قضاوت منصوب کند و قاضی نیز در محدوده اذن و طبق قوانینی که باید بر اساس آن حکم دهد، رسیدگی و حکم کند، تحاکم إلی الطاغوت صورت نگرفته است. ثانیاً، قاضی غیر شیعه زمانی که طرفین یا یکی از طرفین دعوا شیعه‌اند و او نسبت به احکام شیعه آگاهی ندارد تا بر اساس آنها به صدور حکم مبادرت ورزد. به عبارت دیگر میان شیعه نبودن قاضی و عدم آگاهی وی از مبانی شیعه، ملازمه‌ای وجود ندارد. در نهایت می‌توان این‌گونه بیان کرد که نهی کردن روایت از رفتن نزد قضات غیر مؤمن تا زمانی است که فرد شیعه‌مذهب، خود خواستار این باشد که قضاوت خویش را نزد فرد سنی‌مذهب ببرد، ولی زمانی که قاضی اهل تسنن توسط امام یا نائب امام برای امر قضاوت منصوب گردد و تحت اشراف امام یا نائب امام قرار گیرد، قضاوت او بر شیعه با اشکال پیشین روبه‌رو نیست. ثالثاً، قدر متیقن روایت آن است که عبارت‌هایی همچون «إِجْعَلُوا بَيْنَكُمْ زُجَلًا قَدْ عَرَفَ حَالَنا وَ حَرَامِنَا» و «فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ قَاضِيًا» دال بر این مطلب‌اند که هرگاه دو طرف دعوا شیعه نباشند، مشمول این دسته از روایات نیستند و شرطیت ایمان در قاضی ضروری نیست؛ در نتیجه قضاوت اهل سنت در مناطق سنی‌نشین که طرفین دعوا اهل تسنن‌اند و در احوال شخصی خودشان در صورتی که مصلحت اقتضا نماید، بلا اشکال است. چه بسا قاضی اهل سنت در مقایسه با قاضی شیعه نسبت به مسائل احوال شخصی اهل سنت از آگاهی بیشتری برخوردار است و همچنین نسبت به مبانی و اصول مرتبط با احوال شخصی خود تسلط بیشتری دارد.

۳. ادله عدم اشتراط ایمان در قاضی

ادله شرطیت ایمان در قاضی در قسمت پیش بررسی شد. گفتنی است ایراد خدشه بر ادله‌ای که مؤمن بودن قاضی را شرط می‌دانند، اثبات‌کننده تصدی منصب قضاوت توسط غیر مؤمن نیست و اثبات منصب قضاوت برای غیر مؤمن به ادله جداگانه نیاز دارد. به تعبیر دیگر اصل عدم ولایت افراد

بر یکدیگر حاکم است و حکم هیچ‌کس در حق دیگری نافذ نیست، مگر اینکه ادله عقلی یا نقلی بر نفوذ حکم شخص اقامه گردد (موسوی گلپایگانی، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۲۳/ موحدی محب، ۱۳۸۸، ص ۱۲۹)؛ به‌همین دلیل چنانچه شرایط قضاوت در یک نفر وجود داشته باشد، باعث ولایت او بر قضاوت نمی‌شود، بلکه از جانب امام یا نماینده ایشان باید منصوب گردد (انصاری، ۱۴۱۵، ص ۴۵/ فاضل هندی، ۱۴۱۶، ج ۱۰، ص ۵).

در این بخش ادله‌ای که بر امکان اثبات ولایت برای قضاوت اهل سنت دلالت می‌کند، بررسی می‌شود.

آنچه مسلم است اینکه خداوند در آیات قرآن کریم بر نتیجه حکم قضایی تأکید کرده است و بر قضاوت به‌حق و عادلانه تأکید دارد؛ از جمله آیاتی که در این باره قابل استناد است، عبارت‌اند از:

۱. سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَالُونَ لِلْسُّحْتِ فَيَأْكُلُوا جَاوِزًا فَآخَكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضُ عَنْهُمْ وَ إِنِّي نُنْعِضُ عَنْهُمْ

فَلَنْ يَصُرُوا شَيْئًا وَ إِنِّي حَكَمْتُ فَآخَكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ بِبِئْسَ الْمُقْسِطِينَ: خوب گوش

می‌دهند تا دروغ‌سازی نکنند، مرتکب گناهان رسوایی می‌شوند؛ پس اگر نزد تو آمدند یا بین‌شان

داوری کن یا اعراض کن. اگر اعراض کنی، ضرری به تو نمی‌زند و اگر قرار است بین‌شان

داوری کنی، به‌عدالت داوری کن، همانا خدا دادگران را دوست دارد (مانده: ۴۲).

۲. فَآخُكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ ... وَ إِنِّي آخُكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ ... میان آنها به فرمان خدا حکم

کن (مانده: ۴۸-۴۹).

۳. قَالَ رَبِّ آخُكُمْ بِالْحَقِّ وَ رَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ: [پیامبر ﷺ] گفت: پروردگارا!

به‌حق حکم کن و پروردگار ما خدای رحمان است و درباره آنچه شما توصیف می‌نمایید، باید

از او کمک خواست (انبیاء: ۱۱۲).

۴. يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَآخُكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ ... ای داود! همانا ما تو را در

زمین جانشین قرار دادیم، پس میان مردم به‌حق داوری کن (ص: ۲۶).

۵. إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ ...

خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بدهید و هنگامی که میان مردم

داوری می‌کنید، به‌عدالت داوری کنید ... (نساء: ۵۸).

برای عدم شرطیت ایمان ممکن است این‌گونه استدلال کرد که با توجه به اطلاق آیات پیش‌گفته

می‌توان دریافت که برآیند و نتیجه حکم قضایی مهم است. تأکید در آیات قرآنی بر قضاوت به‌حق

و عادلانه بوده و قضاوت به‌حق و قسط، همان قضاوت بر اساس شریعت اسلام است؛ در نتیجه

قضاوت اهل سنت نسبت به دعاوی و دست‌کم قضاوت آنها نسبت به دعاوی که طرفین اهل سنت‌اند و به‌ویژه نسبت به احوال شخصیه خود با مانعیتی روبه‌رو نخواهد بود. ایرادی که بر چنین استدلالی وارد است اینکه در قرآن کریم تأکید نشده که حکم باید از چه کسی صادر شود و به عبارتی تأکید بر فرآیند صدور حکم انجام نشده است، از آن‌رو که قرآن کریم در مقام بیان شرایط قاضی نبوده است، بلکه نصوص دیگر، شرایط قاضی را بیان می‌کنند. به تعبیری در صورتی می‌توان به اطلاق تمسک کرد که مقدمات حکمت فراهم باشد؛ یکی از مقدمات حکمت آن است که متکلم در مقام بیان باشد، حال آنکه در آیات مذکور، شارع در مقام بیان شرایط قاضی نیست.

همچنین در روایت دیگری امام صادق علیه السلام صرف نظر از قضاوت به حق و عادلانه، می‌فرماید:

الْقَضَاءُ أَرْبَعَةٌ ثَلَاثَةٌ فِي النَّارِ وَ وَاحِدٌ فِي الْجَنَّةِ رَجُلٌ قَضَى بِحُورٍ وَ هُوَ يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ وَ رَجُلٌ قَضَى بِحُورٍ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ وَ رَجُلٌ قَضَى بِحَقٍّ وَ هُوَ يَعْلَمُ فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ: طبق روایت مذکور قضات به چهار گروه تقسیم می‌شوند: سه گروه در آتش و یک گروه در بهشت‌اند. مردی که ناآگاهانه به ستم حکم کند، به دوزخ رود و مردی که ناآگاهانه به ستم حکم کند نیز در دوزخ است و مردی که ناآگاهانه به حق حکم کند، راهی دوزخ شود و مردی که آگاهانه به حق حکم نماید، به بهشت رود (مجلسی، ۱۴۱۰، ج ۷۵، ص ۲۴۷/کلینی، ۱۳۶۳، ج ۷، ص ۴۰۷/حرانی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۳۶۵).

باتوجه به فحوای روایت حتی اگر قضاوت به صورت عادلانه صورت پذیرد، اما به دلیل عدم وجود جهت صدوری صحیح، چنین قضاوتی موجب مسئولیت قاضی است. قدر متیقن روایت این است که چون قاضی اهل تسنن در احوال شخصیه خود علم و آگاهی بیشتری نسبت به قاضی شیعه دارد، پس قضاوت آنها صرفاً در احوال شخصیه خود جایز است.

از سوی دیگر قائلان به عدم اشتراط ایمان استدلال می‌کنند که برخی شروط موضوعیت دارند؛ مثل شرطیت بلوغ یا توانایی جسمی، در حالی که برخی شروط طریقیّت دارند. چنانچه شرطی موضوعیت داشته باشد، جزء شرایط صدور حکم قضایی قرار می‌گیرد. در سیستم قضایی ای که قاضی نمی‌خواهد اجتهاد کند، بلکه صرفاً می‌خواهد بر اساس قانون عمل نماید، در این فرض نمی‌توان گفت شرط ایمان موضوعیت دارد.

چنین دیدگاهی قابل نقد است؛ زیرا فهم قانون در دو سطح قابل بررسی می‌باشد: نخست، فهم

نظام حقوقی و دیگری فهم متون حقوقی. فهم هر نظام حقوقی در پرتو فهم مبانی و اصول تشکیل‌دهنده آن است و این غیر از فهم مفاهیم موضوعه است. فهم قوانین موضوعه روشی منطقی می‌طلبد. فهم نظام حقوقی مرتبه‌ای بالاتر و کلی‌تر است و آن فهم اصول و مبانی تشکیل‌دهنده حقوق است، ولی فهم متون قانونی بدون در نظر گرفتن کل نظام حقوقی، فهمی ناقص خواهد بود؛ چراکه فهم صحیح ازسویی بر منطق تفسیر حقوقی متکی است و ازسوی دیگر در جهت مبانی و اصول کلی نظام حقوقی می‌باشد. فهم قوانین موضوعه کشورمان در پرتو اصول تفسیری فقه امامیه است. در پرونده‌های متعدد ممکن است درباره برخی مسائل، قانون ساکت یا دارای ابهام باشد و قاضی برای پُر کردن خلأهای قانون، از طریق منابع فقهی و فتاوا و نیز با استفاده از آرای قضایی و حقوقی که در بسیاری موارد برگرفته از فقه و قواعد فقهی است، به اصدار حکم بپردازد. همان‌گونه که اصل ۱۶۷ قانون اساسی مقرر می‌دارد: «قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد، به استناد به منابع معتبر فقهی اسلامی یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر نماید»؛ بنابراین فهم نظام حقوقی و متون حقوقی اعم از قوانین و دیگر منابع، برای کسی که می‌خواهد مسلط به قانون و حقوق یک کشور باشد تا به‌عنوان قاضی آن را در دستگاه‌های قضایی اجرا نماید، از ملزومات است. فهم قوانین مبتنی بر نظر مشهور فقهی در گرو فهم صحیح فتاوا و مبانی و اصول مربوط به این قوانین است. همچنین می‌توان گفت از آنجاکه اصل اولی بر موضوعیت‌داشتن ایمان است، چنانچه در موضوعیت یا طریقین‌داشتن ایمان شکی حاصل گردد، ایمان را به‌عنوان شرطی که موضوعیت دارد، باید پذیرفت.

نتیجه

ادله قائلان به اشتراط و عدم اشتراط ایمان در قاضی به‌اجمال بررسی شد. از میان ادله قائلان به اشتراط ایمان در قاضی، آیات قرآنی نمی‌توانند اثبات‌کننده شرطیت ایمان در قاضی باشند؛ زیرا اولاً، آیه ۶۰ سوره نساء که در مذمت رجوع به طاغوت است، بر منع قضاوت غیرمؤمن بر مؤمن دلالت ندارد و قاضی شدن غیرمؤمن، مصداق تحاکم الی الطاغوت نیست و بر اساس نظر مفسران شیعه، اهل سنت به‌عنوان طاغوت محسوب نمی‌شوند؛ ثانیاً، آیه نفی سبیل بر اشتراط ایمان در قاضی دلالتی ندارد؛ زیرا آیه شریفه بر اشتراط اسلام در قاضی دلالت دارد و ارتباطی با ما نحن فیه

ندارد و تسری دادن حکم آن به شخص غیر مؤمن، قیاس است که طبق نظر مشهور اصولیون، اعتباری ندارد. همچنین نمی‌توان وحدت ملاک گرفت و ملاکی که یک کافر نمی‌تواند بر مسلم ولایت داشته باشد را در عدم ولایت سنتی بر شیعه جاری دانست. به‌طور کلی می‌توان دریافت که آیات قرآنی همچون نهی از رجوع به طاغوت، نفی سبیل و... بر اشتراط ایمان در قاضی دلالتی ندارند.

از سوی دیگر ممکن است بگوییم روایاتی که از رفتن به سوی قضات غیر شیعه نهی کرده‌اند، در واقع ابتدا به ساکن از رفتن به سمت قضات غیر شیعی نهی کرده‌اند، ولی بر منع نصب چنین قضاتی توسط امام و نائب امام دلالتی ندارد. در واقع زمانی که قاضی اهل تسنن توسط امام یا نائب امام برای امر قضاوت منصوب گردد و تحت اشراف امام یا نائب امام قرار گیرد، قضاوت او بر شیعه با اشکال روبه‌رو نیست. به عبارت دیگر قاضی منصوب توسط حاکم برای امر قضاوت منصوب می‌گردد و حال آنکه در سیستم قضایی فعلی که قضات به‌عنوان قاضی منصوب محسوب می‌شوند، چنانچه حاکم اسلامی افرادی غیر مؤمن را به‌لحاظ علمی و فهم درست قوانین مدون مورد ارزیابی قرار دهد و در نهایت برای امر قضاوت، صالح به رسیدگی تشخیص دهد، دلیلی برای منع آنها از قضاوت وجود نخواهد داشت. در مجموع آنچه مقاله حاضر بر آن تأکید می‌کند اینکه آیات قرآن کریم نفیاً یا اثباتاً بر اشتراط ایمان در قاضی دلالت ندارد. البته بررسی ادله دیگر از جمله روایات، اجماع و... مجال دیگری می‌طلبد.

منابع

١. ابن ادريس، محمد بن احمد؛ السرائر لتحريير الفتاوى؛ ج ١، ج ٢، قم: مؤسسه نشر اسلامي، ١٤١٠ق.
٢. ابن حيون، نعمان بن محمد؛ دعائم الإسلام؛ ج ٢، ج ٢، قم: مؤسسه آل البيت، ١٣٨٥.
٣. ابن منظور، محمد بن مكرم؛ لسان العرب؛ ج ١ و ١٢، ج ٣، بيروت: دارالفكر، ١٤١٤ق.
٤. اردبيلي، عبدالكريم؛ فقه القضاء؛ ج ١، ج ٢، قم: مؤسسة النشر لجامعة المفيد، ١٣٨١.
٥. انصاري، مرتضى بن محمد امين؛ القضاء والشهادات؛ قم: مجمع الفكر الإسلامي، ١٤١٥ق.
٦. حرّ عاملي، محمد بن حسن؛ تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة؛ ج ٢٧، قم: مؤسسه آل البيت، لإحياء التراث، ١٤١٦ق.
٧. حرّاني، ابن شعبه؛ تحف العقول؛ ج ٢، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ١٣٦٣.
٨. سبحاني، جعفر؛ نظام القضاء والشهادة في الشريعة الإسلامية الغراء؛ ج ١ و ٣، قم: مؤسسه امام صادق، ١٤١٨ق.
٩. طباطبائي يزدي، سيد محمد كاظم؛ العروة الوثقى (محشى)؛ ج ٦، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤٢١ق.
١٠. طباطبائي، سيد محمد حسين؛ الميزان في تفسير القرآن؛ ج ٤ و ١٩، ج ٥، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ١٣٧٤.
١١. طبرسي، فضل بن حسن؛ مجمع البيان في تفسير القرآن؛ ج ٢ و ٣، ج ٣، تهران: ناصر خسرو، ١٣٧٢.
١٢. طوسي، محمد بن حسن؛ التبيان في تفسير القرآن؛ ج ٢ و ٣، بيروت: دار إحياء التراث العربي، [بي تا].
١٣. —؛ الخلاف؛ ج ٦، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ١٤٠٧ق.
١٤. عاملي (شهيد ثاني)، زين الدين بن علي؛ مسالك الأفهام؛ ج ٥ و ١٣، قم: مؤسسة المعارف الإسلامية، ١٤١٤ق.
١٥. فاضل مقداد، مقداد بن عبد الله؛ كتر العرفان في فقه القرآن؛ ج ٢، تهران: مرتضوى، ١٣٧٣.

۱۶. فاضل هندی، محمد بن حسن؛ كشف اللثام والإبهام عن قواعد الأحكام؛ ج ۱۰، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۴۱۶ق.
۱۷. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ ج ۷، چ ۵، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۶۳.
۱۸. مجلسی، محمد باقر؛ بحار الأنوار؛ ج ۲۳ و ۷۵، بیروت: مؤسسة الطبع والنشر، ۱۴۱۰ق.
۱۹. —؛ حق الیقین؛ ج ۲، [ابی جا]: کانون پژوهش، ۱۳۸۱.
۲۰. محمدی ری شهری، محمد؛ میزان الحکمة؛ ترجمه حمیدرضا شیخی؛ ج ۶، قم: دارالحدیث، ۱۳۸۴.
۲۱. مظفر، محمد رضا؛ اصول فقه؛ ج ۲، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۲۳ق.
۲۲. مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه؛ ج ۴ و ۱۹، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۹۳.
۲۳. موحدی محب، مهدی؛ «اجتهاد قاضی در نظام قضایی ایران»، مجله مطالعات فقه و حقوق اسلامی؛ ش ۱، بهمن ۱۳۸۸، ص ۱۲۵-۱۴۵.
۲۴. موسوی گلپایگانی، سید محمد رضا؛ القضاء والشهادات؛ قم: سید علی حسینی میلانی، ۱۴۲۶ق.

